



گاو صندوقی به نام کلیسا

حق امتیاز کتابی دو هزار ساله

امروز Francesco، یکی از سه فرزند ایتالیایی‌ام، به من زنگ می‌زند.

می‌گوید: می‌دانی بابا، الان، بیشتر از هر وقت دیگری، واقعاً آس‌وپاسی.

هیچ شکی در آن نیست.

جواب می‌دهم: صبح بخیر، حالت چطور است.

به او می‌گویم احتمالاً این بهترین راه برای شروع یک مکالمه تلفنی است.

و اینکه پیداست در سی‌وسه سال آن‌قدر وقت نگذاشته‌ام که یادش بدهم چطور با انسانی دیگر حرف بزند.

تازه خوانده بودم که پسر ها پیوندی محکم با مادرانشان دارند.

عامل X از او می‌آید.

و وقتی پای هوش در میان باشد، جای چندانی برای بحث نمی‌ماند.

انتظارها را به باد نمی‌دهد.

در انتقال، بازگشت‌ناپذیر.

آنچه ژنتیک طبیعی است، تغییر نمی‌کند.

داشتن یک دختر مایه دلگرمی بود.

و با اینکه دلیلی نداشتیم به هم زنگ بزنیم، چون در یک خانه زندگی می‌کردیم، همان روز به من گفت که

گفت‌وگوهایمان آشفته‌اش می‌کند و نمی‌تواند بفهمد آن تأثیر عاطفی و همدلانه از کجا می‌آید.

به او لبخند زدم.

همین کافی بود.

دخترم بود.

توضیحی لازم نبود.

بعضی واقعیت‌ها بر همه‌چیز فرمان می‌رانند.

و بعد یادم آمد کتابی نوشته بودم به نام «تماس تلفنی عیسی».

آن را از انتشار بیرون کشیده بودم، پس از آنکه در رشته‌گفت‌وگویی در Amazon پیدایش کردم، جایی که کسی می‌پرسید آخر کتابی که یک هوش مصنوعی ساخته، لعنتی، چقدر باید قیمت داشته باشد.

او به کتاب خودش فکر می‌کرد.

نوشته‌شده در حدود دو هزار سال پیش.

میلیاردها نسخه فروخته بود و حق امتیازش ابدی شده بود، انبارشده در گاوصندوقی به نام کلیسای کاتولیک.

که کسی خواسته بود نامش را عوض کند: AMAZURCH.

خنده‌دارترین بخشش این است.

درون هر فکری که داریم، تکه‌ای از ما هست که هرگز به کسی معرفی‌اش نکرده‌ایم.

کسانی که از بیرون ما را می‌بینند، لحظه‌ای می‌ایستند، نگاهمان می‌کنند و همیشه به یک جا می‌رسند.

این یارو دیگر کیست.

Nando

Ferdinando